

آذربایجان درجه یک، آذربایجان درجه دو و آذربایجان درجه سه!!!

مهران بهاری

از وبلاگ تورک دئموقرافیسی

<http://demoqrafi.blogspot.com/>



همدان دا بیر قویو وار، شربتدن دادلی سویو وار (خالق دئییشی)

۱- نمونه اول: در اولین پاراگراف نشریه "دیلماج"، شماره ۲ تحت عنوان "سخن نشریه" از "شهرهای مختلف کشور بویژه از آذربایجان، تهران، همدان و خوزستان" سخن گفته میشود.

ملاحظه: در ایران دو استان به نامهای آذربایجان غربی و آذربایجان غربی وجود دارند اما شهر و یا استانی بنام "آذربایجان" وجود ندارد. احتمالاً در جمله مزبور، آذربایجان نام منطقه ای ملی است. از طرف دیگر تهران و همدان نام دو شهر و همراه خوزستان نام سه استان در ایرانند. اما بخش اعظم استان همدان یعنی شهرستانهای رزن، کیودرآهنگ، بهار، همدان، اسدآباد و بخشهایی از شهرستانهای ملایر و تویسرکان و قسمت قابل توجهی از استان تهران یعنی شهرستانهای ساوجبلاغ، شهریار و بخشهایی از شهرستانهای کرج، رباط کریم، اسلامشهر و جزء منطقه ملی آذربایجان است. بنابراین از آنجائیکه در جمله مزبور مراد از آذربایجان، منطقه ملی آذربایجان (احتمالاً به یکی از معانی ائنتیک، تاریخی و یا سیاسی) است، تهران و بویژه همدان را جدا از آن ذکر نمودن، دال بر این است که استانهای فوق در خارج منطقه ملی آذربایجان (آذربایجان ائنتیک، تاریخی یا سیاسی) تصور شده اند که نگرشی تماماً خطا بوده و ارتکاب آن بویژه از فرهنگیان و سیاسیون آذربایجانی غیرمنتظر است.

۲- نمونه دوم: در مقاله "مبارز همیشه پیروز، بابک....." (زهره وفایی) گفته میشود: "بابک توانست پرچی را که در آذربایجان بر افراشته بود به ولایاتی چون همدان و دیلمان و اصفهان و حتی روم شرقی نیز ببرد".

ملاحظه: نگرش حاکم بر این ادعا نیز مانند نمونه قبلی حکایت از تلقی ای نادرست از اراضی آذربایجان دارد. با اغماض از این واقعیت که آنچه در این عبارت روم شرقی نامیده شده از جمله استانهای ارمنستان، ارزروم، آرداهان، قارس و اییدیر و ادامه آذربایجان در خاک آناتولی و یا در واقع بخش آذربایجانی ترکیه اند، تلقی نمودن همدان در خارج از آذربایجان خود بسیار مساله دار است. زیرا اگر مبنای تقسیمات اداری-سیاسی سابق کشور است، آنچه که امروز استان همدان نام دارد، بخشی از ایالت آذربایجان در دوره سلجوقی-قاجار بوده که در دوران پهلوی از آن جدا گردیده است. و اگر مبنای تقسیمات اداری امروز ایران است، امروزه در این کشور استانی بنام آذربایجان وجود ندارد که همدان در خارج آن باشد، دو استان به نامهای آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی وجود دارند. و اگر منظور از آذربایجان در جمله فوق، آذربایجان تاریخی-جغرافیایی است قابل ذکر است که حدود جنوبی آذربایجان در طول قرون وسطی - هرچند ثابت نبوده است - اغلب تا جبال و عراق عجم و حتی شامل بخشهایی از آن یعنی تا حوالی ری و اراک و قم و دینور و حلوان فعلی ذکر شده است. و بر این اساس کل استان امروزی همدان نیز جزئی از آذربایجان تاریخی - جغرافیایی بوده است. و اگر منظور، آذربایجان ملی-ائنتیک به معنی ناحیه ترک

نشین شمال غرب کشور است، حتی امروز نیز اقلاً ۷۵-۶۵٪ از جمعیت این استان ترک بوده و به همین مقدار از خاک آن ترک نشین و جزء آذربایجان ائتیک-ملی است.

مردم آذربایجان واقعا در انتخابات ریاست جمهوری چه گفتند؟!

۳- نمونه سوم: در مقاله "مردم آذربایجان در انتخابات ریاست جمهوری چه گفتند؟!" (حسن راشدی) چنین گفته میشود: "مردم آذربایجان و مردم ترک استانهای همجوار...." و بدنبال آن در جمله ای دیگر: "در مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری، مردم استانهای آذربایجان، بعد از کردستان کمترین رأی را به صندوقها ریختند."

ملاحظه: در شمال غرب ایران از "مردم آذربایجان و مردم ترک استانهای همجوار" نمیتوان سخن گفت. زیرا همه توده ترک و نواحی ترک نشین شمال غرب ایران جزئی و داخل در آذربایجانند. واضح است که در مقاله فوق، منطقه ملی آذربایجان معادل سه استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل فرض گردیده و مناطق ترک نشین در استانهای همجوار نیز خارج از آذربایجان پذیرفته شده اند. و بر اساس این فرض نادرست ادعا شده است که مردم استانهای آذربایجان کمترین رایها را به صندوقها ریخته اند. در حالیکه این ادعا حداکثر تنها در باره نیمی از آذربایجان و مردم آن یعنی صرفاً در باره سه استان آذربایجانی غربی، آذربایجان شرقی و اردبیل صادق است و نه همه آن. زیرا در استانهای آذربایجانی همدان، مرکزی، قزوین، زنجان و همچنین شهرستانهای آذربایجانی واقع در استانهای تهران (شهرستانهای ساوجبلاغ، شهریار، کرج....)، کردستان (شهرستانهای بیجار و قروه)، قم، کرمانشاه (شهرستان سنقر) و گیلان (شهرستانهای آستارا و) مردم آذربایجان به درجات متفاوتی حتی در برخی مناطق فعالانه در انتخابات شرکت نموده اند. (در مرحله اول انتخابات رئیس جمهوری درصد اشتراک متوسط کشوری ۶۲ درصد و در استانهای آذربایجانی چنین بود: قزوین ۶۷ درصد، زنجان ۶۵،۲ درصد، مرکزی ۶۲ درصد، همدان ۵۸،۱ درصد، اردبیل ۵۲،۴ درصد، آذربایجان شرقی ۴۹،۶ درصد، آذربایجان غربی ۴۴،۱ درصد). به واقع بر خلاف سه استان آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل که مهرعلیزاده بیشترین رأی را آورده است، در همه استانها و شهرستانهای آذربایجانی دیگر (زنجان، همدان، مرکزی، قزوین و در شهرستانهای ترک نشین کردستان و کرمانشاهان و) مهرعلیزاده نفر آخر و یا ماقبل آخر شده است.

همانگونه که دیده میشود با فرضی نادرست، نتیجه ای نادرستتر از وضعیت و رفتار سیاسی مردم آذربایجان در انتخابات گرفته شده است. حال آنکه برای ارزیابی دقیق و معتبر رفتار مردم آذربایجان در انتخابات ریاست جمهوری، لازم است به ارزیابی وضعیت در نه فقط سه استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی (با خارج نمودن شهرستانهای کردنشین) و اردبیل، بلکه در همه مناطق آذربایجانی شمال غرب کشور شامل شهرستانهای ترک نشین استانهای زنجان، قزوین، همدان و مرکزی و همچنین شهرستانهای آذربایجانی در استان های مجاور کردستان (شهرستانهای بیجار و قروه)، استان تهران (شهرستانهای ساوجبلاغ، شهریار، کرج....)، کرمانشاهان (شهرستان سنقر)، گیلان (شهرستان آستارا....) و استان قم اقدام نمود. در غیر این صورت نتایج تحلیلهای انجام

پذیرفته منحصر بر اساس سه استان آذربایجان دقیق و معتبر نبوده و به هیچ وجه قابل تعمیم به همه آذربایجان و مردم آن نیست.

پرانته: یکی از نتایجی که از بررسی نتایج انتخابات در استان و شهرستانی آذربایجان میتوان گرفت این است که از جهت شعور ملی ترکی و موفقیت سیاستهای فارسسازی و یکسانسازی دولتی، فرق فاحشی میان سه استان شمالی آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی و اردبیل از یک طرف با استانهای مرکزی و جنوبی آذربایجان (زنجان، همدان، مرکزی و قزوین) وجود دارد. دسته اول به سبب همجواری با دولتین آذربایجان و ترکیه و دوری از پایتخت و مناطق فارس نشین نسبتاً کمتر از سیاست فارسسازی و یکسانسازی دولتی آسیب دیده اند و در نتیجه در این استانها شعور ملی ترکی گسترده تر، حضور جنبش هویت خواهی و برابری طلبی ملی پررنگتر و فرهنگ دمکراسی، مدرنیته و لائسیسم نیز قویتر است. در حالیکه استانهای زنجان، همدان، مرکزی و بویژه قزوین به سبب نزدیکی به پایتخت و فارسستان و دوری از دو کشور ترکیه و آذربایجان، به شدت از سیاستهای فارس سازی و یکسانسازی دولتی آسیب دیده اند و در آنها سطح جنبش هویت خواهی ملی ترک، فرهنگ دمکراسی و مدرنیته و ... حتی از حداقل فاصله بسیار دارد. به همه حال نتایج این انتخابات یکبار دیگر نشان داد که وضعیت در استانهای مرکزی و جنوبی آذربایجان (زنجان، همدان، قزوین، مرکزی و شهرستانهای ترک نشین و آذربایجانی در استانهای مجاور تهران، قم، کردستان، کرمانشاهان) به طور جدی ائس. او.ائس. میدهد.

ترکان ایران تکانی خورده اند، هویت ملی ترک در حال شکل گیری، اما بر مبانی مبهم و نه چندان درست است

بی شک یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی بارز ملی گروههای ترک زبان ساکن در ایران، قرار گرفتن خلق ما در معرض سیاستهای گسترده و دراز مدت آسیمیلاسیونیست دولتی است، اما در این میان عامل دخیل بسیار مهم دیگری نیز وجود دارد و آن خود روشنفکران و نخبگان ترک اند. البته در اینجا منظور، برخی از نخبگان و روشنفکران مسئول و متعهد نسبت به هویت ملی ترکی خود و آذربایجان دوست است (روشنفکران، نخبگان، نویسندگان و روزنامه نگاران و فرهنگیان ترک و آذربایجانی فارسگرا و فارسزده، پان ایرانیست، مزدور و عماله راسیسم آریائی و شونیسیم فارسی اساساً موضوع بحث نیستند).

تعداد کمی از فعالین فرهنگی و سیاسی ترک در ایران (آذربایجانی و غیر آذربایجانی) در موارد اساسی و پایه ای هویتی ترکی - آذربایجانی یعنی "نام ملی - تاریخی ملت ترک"، "توده ای که این ملت از آن متشکل است" و "هویت ارضی مناطقی که توده های خلق ترک در آنها ساکن است" در بحران و آشفتگی عمیقی بسر میبرند. این بحران چند مولفه ای هویتی، زائیده عوامل خارجی (سیاستهای استعمارگران غربی، دسیسه های جریانات پان ایرانیست، تدابیر رسمی دولت ایران، تبلیغات و القائات دولت شوروی، میسیونرهای دینی مسیحی، جریانات فراماسونی و ...) و عوامل داخلی (روحیه تاثیرپذیری، تقلید، دنباله روی و یا سرسپردگی بسیار آسان و گسترده عده ای از نخبگان

ملت ترک از بازیها و دسیسه های پان ایرانیستی، حتی عدم وقوف بر آنها، عقب ماندگی سیاسی - تئوریک و فقر فرهنگی عمیق و مزمن جامعه روشنفکری ترک در ایران،) است. میتوان گفت امروز مانع اساسی در روند ملت شوندگی گروههای ترک زبان ساکن در ایران و تثبیت هویت ملی و ارضی آذربایجان، و سد جدی در مسیر مبارزه ملی-دمکراتیک خلق ترک ساکن در ایران نه قومیت‌گرایان فارسی، بلکه وجود بعضی از عادات ذهنی و نگرشهای موجود تماما نادرست اما بسیار مقاوم در مقابل تصحیح و به روز شدن، و بحرانهای هویتی ناشی از آنها در میان نخبگان این ملت است.

ذهنیت نادرست مذکور از جمله در عرصه های رفتاری زیر تجلی میکند، رفتارهایی که در هیچکدام از ملت‌های ساکن در ایران و منطقه به جز ملت ترک دیده نمیشوند:

۱- در عرصه نام ملی: این ذهنیت منحرف، خود را به صورت اقدام و اشتغال مصرانه برخی از فعالان سیاسی و فرهنگی ترک و آذربایجانی با تغییر نام ملی خلق ترک و زبان آن "ترکی"، پذیرش و کاربرد نام‌های جعلی ای مانند "قوم آذری" و "زبان آذری" (در راستای سیاست‌های پان ایرانیستی و دولتی ایران) و "ملت آذربایجان" و "زبان آذربایجان" (میراث سیاست‌های استعماری دولت روسیه شوروی) از سوی نخبگان ترک برای نامیدن ملت ترک در ایران و یا بخشی از آن که ساکن شمال غرب کشور است بروز میدهد. مشابه این جهد برای تغییر نام تاریخی و ملی گروه ملی و زبان خود از سوی فعالان سیاسی و فرهنگی، در میان هیچکدام از ملت‌های ایرانی (کرد، ترکمن، عرب، لر، بلوچ،) دیده نمیشود.

۲- در عرصه بدنه توده ترک: اقدام به مخدوش و آشفته نمودن تصور در باره توده هایی که خلق ترک از آنها متشکل است، خود را به دو صورت بروز میدهد:

الف- پذیرش و تلقی هر کدام از گروه‌های مختلف منطقه ای (مانند ترکان ساکن در خراسان، در شمال غرب = آذربایجان،....)، جغرافیائی (مانند ترکان فریدن، اراک،)، طائفه ای (مانند اتحادیه طوائف قشقائی، خمسه،)، لهجه ای (مانند لهجه سنقری، ایبوردی،) خلق ترک در ایران به عنوان گروه‌های قومی و ملی جداگانه از سوی نخبگان. این نگرش مخدوش و شدت ضدملی، یا مستقیماً متأثر از سیاست‌های استعمارگران غربی و سیاست‌های کلان و رسمی دولت ایران، جریانات پان ایرانیستی و است و یا نشان از نبود دید و عمق استراتژیک-تاریخی ملی در این بخش از فعالان سیاسی آذربایجان دارد. این سطحیت و غفلت مهلک، وجود و یگانگی خلق و ملت واحد و یکپارچه ترک (در منابع خارجی ترک آذری) ساکن در ایران و منطقه را نشانه گرفته و ملت واحد ترک را - که بزرگترین ملت ایران به لحاظ عددی است- با اختراع ملیتها و اقوام جدا و خیالی ای مانند ملت آذربایجان، قوم قشقائی، ترکان خراسان، ترکان سنقر، ترکان ایبورد، ترکان فریدن، ترکمانان عراق، شاهسونها، ترکان اراک، ترکان همدان و به دهها ملت و ملتک و ملتچه و قوم و ایل و طائفه و قبیله کوچک و بزرگ دیگر تقسیم و تجزیه کرده و آنها به گروه‌های قومی که هر کدام اقلیتی کم شمار و ضعیفند مبدل میسازد. و این در حالیست که در

میان ملت‌های ایرانی دیگر، رفتاری کاملاً در جهت معکوس مشاهده میشود. مثلاً ترکمنها با اصرار زیرگروه‌های خلق ترک آذربایجانی در کشورهای عربی عراق و سوریه را - که با نام تاریخی تورکمان شناخته میشوند- به نادرستی پاره ای از خلق ترکمن می‌شمارند. کردها نیز گروه‌های بیشمار پراکنده کرمانجی و سورانی و زازا و گوران و یزیدی و فیلی و حتی لک و لر و را جزء خلق کرد نمایانده و مزید بر آن در عمل نیز توانسته اند بین گروه‌های لهجه ای متفاوت کرمانجی و سورانی و فیلی و و گروه‌های اعتقادی سنی و شیعه و علوی و اهل حق و یزیدی و خود نوعی هویت واحد و فراگیر ملی کردی در مقیاس خاورمیانه و قفقاز ایجاد نمایند.

ب- ذهنیت فوق در حالیکه همه زیرگروه‌های جغرافیائی و لهجه ای و طائفه ای خلق واحد ترک را ملل، خلقها و اقوام جدا و بیگانه با بخشی از خلق ترک که در آذربایجان ساکن است می‌شمارد، مرز هویت ملی خلق ترک را (در منابع خارجی ترک آزری) با خلقها، اقوام و ملل کاملاً جدا و مستقل دیگری که زبانشان داخل در خانواده زبانهای تورکی ویا دنیای تورک (Turkic) قرار دارد، و به طور مشخص با ملت ترکمن ساکن در ایران و حتی با مللی مانند ازبک، قزاق، تاتار، اویغور، یاکوت و مخدوش نموده در هم می‌آمیزد. این نگرش سرگشته، بدوی و ماجراجویانه - که به طور پارادوکسال بیش از سی ملت و خلق را که زبانهایشان به خانواده زبانهای تورکی منسوب است یک ملت واحد گمان میکند، اما هر کدام از زیرگروه‌های خلق ترک در ایران را ملل جداگانه ای به حساب می‌آورد- از آنجائیکه هویت ملی و متشخص در حال تشکل خلق ترک در ایران و منطقه را مخدوش و نفی مینماید، در عمل منجر به ایجاد سخته در روند ملت شوندگی گروه‌های ترک‌زبان فوق به شکل یک گروه ملی واحد و ایضا تسدید در روند احقاق حقوق ملی دمکراتیک ملت ترک ساکن در ایران میگردد. و این در حالیست که هیچ ملت دیگر ایرانی مشغول همچو فانتزیهایی نیست. بطور مثال هرگز دیده نشده است که روشنفکران و نخبگان کرد، خلق کرد و خلقهای فارس و بلوچ و پشتون و تاجیک را، به سبب تعلق زبان کردی به خانواده زبانهای ایرانی که شامل فارسی و بلوچی و پشتونی و تاجیکی هم میگردد، یک ملت واحد بشمارند.

۳- در عرصه مناطق سکونت خلق ترک: بحران ارضی برخی از نخبگان ترک، خود را به دو شکل نشان میدهد:

الف- برخی از فعالان سیاسی ترک در ادراک و قبول این داده ساده که خلق ترک بر خلاف دیگر ملل ساکن در ایران، به صورت متراکم نه در یک، بلکه در سه منطقه جغرافیائی جداگانه ساکن است با مشکلاتی جدی مواجهند. در نتیجه در درک و در هیچکدام از تحلیل و برنامه های اینگونه اشخاص در باره ملت ترک ساکن در ایران، خبر و اثری از مسائل عام و یا خاص این مناطق (به جز سه استان آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل) وجود ندارد. زیرا این دسته علاوه بر ناآشنائی و بیگانگی با گروه ملی خود در عرصه هویتی (زیرگروه‌های جغرافیائی خلق ترک را اقوام جداگانه ای فرض میکنند)، در عرصه سیاسی نیز از درک اهمیت و فوائد استراتژیک این مزیت جمعیت شناسانه و خوش اقبالی نادر خلق ترک عاجزاند. و این در حالیست که در میان دیگر ملل ایران، روندی کاملاً خلاف این رفتار دیده می‌شود. مثلاً کردها نه تنها به صورت فعال در جهت انتگراسیون فرهنگی و سیاسی و

زبانی-ادبی گروه‌های کردزبان در نواحی مختلف ایران از جمله خراسان قدم برداشته اند، بلکه پراکندگی جغرافیایی این خلق در خاورمیانه و قفقاز را با مهارت به عنوان مزیتی برای منطقه ای، بین المللی و اکتوال کردن و تسریع روند ملت شوندگی گروه‌های پراکنده مذکور بکار برده اند، تجربیاتی که روشنفکران و نخبگان ترک آذربایجانی، حتی دولت آذربایجان مطلقاً از انجام آن غافل و عاجز بوده اند.

ب- بحران هویت ارضی آذربایجان: که در زیر به آن به طور جداگانه اشاره شده است.

۴- بحرانها و آشفتگیهای ترمینولوژیک و نگرشی: بحرانهای هویتی دیگری نیز در برخی از روشنفکران و نخبگان و فعالان سیاسی ترک و آذربایجانی وجود دارند مانند قوم و اقلیت نامیدن ملت ترک، انکار کثیرالملگی ایران و اصرار بر وجود یک ملت در ایران، آشتی با موقعیت استعمار ساخته زبان تحمیلی فارسی به عنوان زبان رسمی، مشترک و یا رابط و اصرار بر فارسی نویسی داوطلبانه و دهها رفتار پاتولوژیک دیگر. بخشی از این نگرشها را که از سوی برخی از فعالین داخل کشور اعلام می شوند می توان نوعی تقیه برای بدست آوردن فضای تنفسی برای فعالیت تلقی نمود. البته اگر تعداد این قبیل نگرشها متعدد بوده و به صورت سیستماتیک و از صمیم قلب مدافعه شوند، صاحبان آنها را دیگر نمی توان روشنفکران و فعالان ترک و آذربایجانی هویتجو و برابری طلب نامید، بلکه این قبیل افراد را می بایست به عنوان پان ایرانیست لیبرال و یا نقابدار ترک و آذربایجانی دسته بندی کرد.

بحران هویت ارضی آذربایجان:

در ایران، آذربایجان را محدود به دو استان با نام آذربایجان دانستن، - که به دلایلی به نگرش غالب در اتحاد جماهیر شوروی سابق و ترکیه نیز مبدل شده است - دیدگاهی ضدملی و تماماً نادرست بوده و نگرش مشترک جریانات پان ایرانیستی، قومیتگرایان افراطی فارس، ارمنی، برخی از نیروهای سیاسی کرد و در خارج، دیدگاه بسیاری از شرق شناسان، قاطبه دول استعماری غربی- روسیه و میسیونرهای مذهبی مسیحی است. انتزاع گام به گام و مداوم مناطق ترک نشین از ایالت آذربایجان، هم یکپارچگی ارضی این واحد ملی را متزلزل نموده و هم کوششی موفقیت آمیز در تجزیه ملت ترک (آذربایجانی) بوده است. در تقسیمات اداری کشور در ایران، هیچ منطقه ملی مانند آذربایجان تجزیه نشده است. اراضی منطقه ملی لرستان در ۵ استان، کردستان بین ۴ استان، عربستان- الاحواز بین ۳ استان، ترکمنستان بین دو استان، بلوچستان و گیلان و مازندران-تبرستان و لارستان هر کدام در یک استان پخش شده است. اما قومیتگرایی فارسی و استعمارگران غربی برای تسهیل نمودن امر ریشه کن کردن هویت ترکی و توده ترک در ایران، ایالت و یا مملکت محروسه آذربایجان دوران سلجوقی-قاجار و توده واحد و به هم پیوسته ترک در شمال غرب کشور را به تنهایی در ۱۲ استان جدا از هم و همه مستقیماً وابسته به مرکز تجزیه و پراکنده نموده اند.

با گذشت زمان و با استمرار و نهادینه شدن تقسیمات اداری غلط و نامناسب فعلی، روزه روز نواحی و توده های تجزیه شده و جدا افتاده بخشی از خلق ترک ساکن در ایران که در شمال غرب این کشور زندگی میکنند، با یکدیگر و حتی با زبان و فرهنگ و هویت مشترک و عمومی خود بیگانه تر می شوند. حتی امروز نیز در این نواحی هویت‌های استانی کاذب جای هویت ملی واحد ترک و هویت ارضی مشترک آذربایجانی را گرفته است. امروزه در شمال غرب ایران مانند همه جای این کشور، عموم مردم درک درستی از هویت ملی ترکی خود و هویت ارضی سرزمینشان آذربایجان ندارند. و به جای آن ما شاهد بوجود آمدن استانها و شهرستانها و بخشهای ترک نشین در شمال غرب کشور بدون دارا بودن هویت ملی ترک و هویت مشترک ارضی آذربایجانی می‌باشیم. اهالی ساکن هر کدام از این استانها و شهرستانها نیز به سرعت در حال تبدیل شدن به صورت گروههای قومی جداگانه و یا شهروندان ایرانی ترک زبان بدون هویت قومی اند (البته اگر در اثر روند بسیار شتابان فارسسازی و فارس شوندگی عن قریب از صحنه روزگار حذف نگردند).

آذربایجان درجه یک، آذربایجان درجه دو و آذربایجان درجه سه:

همانگونه که از بررسی سه نمونه در ابتدای نوشته حاضر بدست می آید، تصور گروهی از فعالان سیاسی و فرهنگی آذربایجان از هویت ارضی آذربایجان (سیاسی، اثنیک، تاریخی، اداری) - بر اثر القانات و بدآموزیهای یکصدساله اخیر جریانات چپ و پان ایرانیستی، به سبب تصورات ذهنی سست و غیرمعتبر، سطحی نگری و نبود ذهنی نقاد و پرسشگر، بر حسب عادت و یا خوف و ملاحظیات سیاسی - مبهم و مخدوش، حتی نادرست و غیرملی است. از اینرو ضروری است که هویت ارضی آذربایجان را از نو و با دقت تمام ترسیم نمود. استانها و شهرستانهای آذربایجانی را - از جهت مناسبت فعالان فوق با آنها - میتوان به سه درجه تقسیم نمود:

یک - استانهای با نام آذربایجان - آذربایجان درجه یک: شامل آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی و تا دوره اخیر اردبیل. نزد بسیاری از فعالان سیاسی و فرهنگی ترک، آذربایجان مرکب از همین سه استان بر مبنای تقسیمات فعلی کشوری است.

دو - استانهای فراموش شده و بدون نام آذربایجان - آذربایجان درجه دو: شامل زنجان، همدان، قزوین، و مناطق ترک نشین گیلان که هویت غیرآذربایجانی آنها عمدتاً در دوره پهلوی تثبیت شده است. اینگونه فعالان سیاسی و فرهنگی ترک، این نواحی را به عنوان "قسمتهای ترک نشین در استانهای مجاور" آذربایجان قبول میکنند و از آذربایجان نامیدن این نواحی خودداری می کنند. از اینرو اخبار و مسائل این بخش در اکثر نشریات و سایتهای اینچینی، جزء اخبار و مسائل آذربایجان آورده نمیشود.

سه - بخشهای ترک نشین طرد شده آذربایجان از سوی نخبگان - آذربایجان درجه سه: شامل شهرستانهای آذربایجانی استانهای مرکزی، کردستان، کرمانشاهان، تهران و قم. بسیاری از فعالان سیاسی و فرهنگی ترک از پذیرش نواحی به هم پیوسته ترک نشین مذکور به عنوان بخشی از آذربایجان اثنیک، سیاسی و

یا تاریخی بشدت خوف و واهمه داشته و حتی به اصرار با آن مخالفت میورزند. طبیعی است که اخبار و مسائل این بخش از آذربایجان در اکثر نشریات و سایتهای اینچینی، آگاهانه در بایکوت و تحریم مطلق قرار گیرد.

بنظر میرسد آذربایجان این گروه مساله دار با هویت ارضی آذربایجان، منحصر بر اساس پایبندی به تقسیمات کشوری و منطقه بندی رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، تعاریف، ترمینولوژی و چهارچوب دولتی-رسمی فارسی و حتی کردی تعریف میشود، یعنی ناحیه ای فعلا محدود به سه استان آذربایجان شرقی، غربی، اردبیل و در بهترین حالت زنجان. بر اساس این نگرش بیش از نیمی از خاک آذربایجان، جزء آذربایجان شمرده نمیشود. این افراد با اصرار و پیگیرانه در مقابل آذربایجان نامیدن همه مناطق ترک نشین شمال غرب کشور مقاومت می کنند و یا به عللی از بیان حقایق طفره میروند. گروه کوچکی از روشنفکران و نخبگان ترک زبان نیز -علی رغم وقوف بر واقعیتها- از آنجائیکه فوق العاده خجالتی بوده و یا با نخبگان و فعالین فارس و کرد رودر بایستی داشته و یا واهمه دارند، از آذربایجانی نامیدن و یا نامیده شدن مناطق ترک نشین استانهای قزوین، همدان، مرکزی، تهران، کردستان و کرمانشاهان هراسانند.

در تحلیل نهائی این دسته جات با تقدیم مصرانه مناطق ترک نشین و آذربایجانی استانهای قزوین، همدان، مرکزی و مناطق، شهرها و روستاهای ترک نشین به هم پیوسته نواحی مجاور آنها در استانهای کردستان، کرمانشاهان، تهران و قم به صورت مناطق غیرآذربایجانی و خارج از آذربایجان، عملا با روند تثبیت هویت صحیح ارضی آذربایجان که در حال حاضر از ضروریترین نیازهای فرهنگی-سیاسی آذربایجان است مخالفت میکنند. هویت ارضی ای که شناخت دقیق آن از بنیادی ترین و حساسترین مباحثات در مساله عدم تمرکز سیاسی و گذار به نظام فدرالی ملی در ایران است. همچنین تثبیت صحیح هویت ارضی آذربایجان شرط اساسی برای شکل گرفتن مفهوم وطن و حس تعلق به آن برای همه ترکان ساکن در ایران و در نتیجه ملت شوندگی آنهاست.

مفهوم بی اساس مرکزی

برخی از فرهنگیان ترک ایرانی نه تنها به خطا مناطق ترک نشین استانهای مرکزی و همدان و نواحی مجاور آنها را در خارج آذربایجان می‌شمارند بلکه گامی فراتر گذاشته و در خطائی دیگر این مناطق آذربایجانی واقع در شمال غرب ایران را در ایران مرکزی گمان نموده اند. به عنوان نمونه پروفیسور تقی زهتابی احتمالا به تبعیت از ذهنیت حاکم بر سیستم شوروی، در تمام آثار خود بخشهای آذربایجانی استانهای همدان، مرکزی، کردستان، قم و حتی زنجان را خارج از آذربایجان دانسته و این نواحی جنوبی آذربایجان را در ایران مرکزی عد کرده است. غافل از آنکه منطقه به هم پیوسته ترک نشین موضوع بحث، همانگونه که از نیم نگاهی به نقشه ایران نیز فوراً معلوم میشود، تماما در شمال غرب ایران قرار دارد و نه در مرکز آن. به طور مشخص "استان مرکزی" که بیش از نیمی از اراضی آن ترک نشین است، علی رغم نام خود، به همراه نواحی ترک نشین استانهای قم، همدان، تهران و جزء آذربایجان جنوبی (آذربایجان ائتتیک) و یا ناحیه به هم پیوسته ترک نشین شمال غرب کشور، و نه مرکز آن به

شمار می‌رود. در واقع نواحی ترک نشین استان مرکزی، جنوب شرقی ترین قسمت آذربایجان جنوبی را تشکیل می‌دهند. بنظر می‌رسد وجود کلمه "مرکزی" در نام این استان باعث لغزش بسیاری از افراد شده است. حال آنکه کاربرد اولیه تعبیر "مرکزی" در نام این استان ربطی، به موقعیت جغرافیائی آن نداشته، بلکه به معنی جای گرفتن مرکز سیاسی کشور یعنی تهران که در شمال غرب ایران قرار دارد، در این استان بوده است (به هنگام ایجاد استان مرکزی برای اولین بار، مرکز سیاسی کشور یعنی پایتخت در استان مرکزی قرار داشت). یعنی در نام استان مرکزی، کلمه مرکزی نه به معنای مرکز جغرافیائی ایران، بلکه به معنی مرکز سیاسی آن بوده است. بنابر این از لحاظ پراکندگی خلق ترک در ایران، تلقی کردن ترکان ساکن در استانهای تهران، مرکزی، قم، همدان و ... به عنوان ترکان ایران مرکزی تماما نادرست است، زیرا از یک سو اینها همه ترکان آذربایجان جنوبی و ساکن در شمال غرب جغرافیائی ایران اند و از سوی دیگر مراد از خلق ترک ساکن در "ایران مرکزی"، ترکهای ساکن در استانهای اصفهان و یزد و نواحی مجاور این دو در استانهای کهگیلویه، لرستان، سمنان و غیره است. (منظور از خلق ترک ساکن در جنوب ایران نیز، استانهای فارس، کرمان، خوزستان، بوشهر، هرمزگان و غیره می‌باشد).

اما مرکزی نامیدن آگاهانه نواحی ترک نشین واقع در شمال غرب ایران در ده های اخیر از سوی دولت، از جمله سیاستهای پان ایرانیستی است. ایجاد منطقه ای بنام مرکزی در طرح اخیر ایالتی ایران شامل استانهای آذربایجان واقع در شمال غرب ایران یعنی استانهای فعلی زنجان، قزوین، تهران، مرکزی و قم - که تمام و یا بخش اعظم هر پنج استان فوق را نواحی ترک نشین تشکیل میدهد- نیز در همین راستا معنیدار است. با طرح منطقه ای پیشنهادی مذکور، از یک طرف مفهوم بی اساس و من درآوردی مرکزی تا شمال غربیترین نواحی ایران و آذربایجان به مرز استانهای آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل گسترده می‌شود و از طرف دیگر با تجزیه اراضی واحد ترک نشین شمال غرب کشور بین چند منطقه کاملا مستقل و جدا از هم، ارتباط بخش اعظم منطقه ترک نشین شمال غرب کشور با ناحیه کوچک باقیمانده با نام آذربایجان به طور ابدی گسسته میگردد.

آنچه که این رفتارها را وهیم تر میکند این است

آنچه که اصرار برخی از فعالان فرهنگی و سیاسی آذربایجان بر غیرآذربایجانی شمردن نواحی ترک نشین شمال غرب کشور و محدود نمودن آذربایجان به دو استان با نام آذربایجان را وهیم تر میکند، وضعیتهای قابل تامل زیر است:

۱- روشنفکران و نخبگان و فعالین سیاسی کرد، نه تنها همه مناطق کردنشین در غرب و شمال غرب کشور را کردستان (بسته به مورد، ائتیک و یا تاریخی) دانسته و با پشتکار و فعالیتهای همه جانبه و پیگیرانه، مدتهاست که در افکار عمومی ایران و جهان این مناطق را با موفقیت به نام کردستان تثبیت نموده اند، بلکه با سائقه بدست آوردن عمق استراتژیک و توسعه طلبی ارضی و به پشتوانه دول غربی، در جنگی روانی و تبلیغاتی، به مراکز جمعیتی و استراتژیک ترک نشین غیرکردنشین هم در آذربایجان جنوبی، هم در جنوب و شرق ترکیه (از آنتالیا در

ساحل مدیترانه تا سیواس و ارزروم در ترکیه مرکزی و ساحل دریای سیاه) و هم در شمال عراق و حتی در جمهوری آذربایجان (نخجوان و لاجین) دست اندازی نموده اند. آنها این مناطق و مراکز ترک نشین را جزء کردستان (سیاسی) به حساب می آورند و بر این مبنا نیز رفتار میکنند (از جمله با تغییر فیزیکی ترکیب ملی منطقه به نفع عنصر قومی کرد و به زیان عنصر قومی ترک). و این در حالی است که بعضی از روشنفکران ترک آذربایجانی هنوز از آذربایجان نامیدن مناطق آذربایجانی و ترک نشین شمال غرب کشور واهمه و هراس و یا شرم دارند و یا بدتر اصلا و هنوز متوجه آذربایجانی بودن این مناطق و قرار گرفتنشان در شمال غرب کشور و نه در مرکز آن نشده اند. این عدم تعادل و اختلاف فاز بین دو گروه ملی همسایه ترک و کرد، میتواند در آینده منطقه نتایج فوق العاده اسفباری ببار آورد.

۲- در ایران، آذربایجان را صرفا محدود به دو استان با نام آذربایجان دانستن، دیدگاه جریانات پان ایرانیستی، قومیتگرایان افراطی فارس و در خارج آن، دیدگاه شرق شناسان و دول استعماری غربی است. رواج و مقبولیت گسترده همچو دیدگاه و نگرش آشکارا ضد آذربایجانی و ضد ترکی آنها در میان برخی از روشنفکران و فعالین فرهنگی و سیاسی آذربایجان، عملا به معنی نبود عمق و افق استراتژیک در گفتمان تئوریک جنبش هویت جوئی خلق ترک و همچنین همسوئی نادانسته این گروه با سیاستهای کلان پان ایرانیستی، همگامی با آن در نابود کردن هویت و وحدت ارضی آذربایجان، از دست دادن اراضی و تضعیف واحد ملی آذربایجان در ایران فدرال است. مشابه این تراژدی بسیار غریب، یعنی مخالفت فعالان فرهنگی و سیاسی هویتخواه یک گروه قومی با وحدت و هویت ارضی منطقه ملی خود، هرگز در میان خلقهای دیگر ساکن در ایران مانند ملت کرد، بلوچ، ترکمن و و نخبگان آنها دیده نشده است.

۳- در ایران دهها مطلب و نوشته در باره حدود شمالی آذربایجان و اینکه نام آذربایجان در منابع تاریخی برای نامیدن مناطق شمالی ارس نیز بکار رفته است و چاپ میشود. البته توجه و روشنگری در این موضوعات با توجه به نیت قومیتگرایان فارسی برای تجزیه خلق ترک آذربایجانی در منطقه، ایجاد غیریت و جدائی بین ترکهای ایران و جمهوری آذربایجان بسیار ضروری است. اما به هرحال جمهوری آذربایجان اکنون دولتی مستقل با دهها مرکز علمی و تحقیقاتی و دانشگاهی است که قادر و موظف به تثبیت هویت آذربایجانی خود و از جمله نام آذربایجان بر سرزمین و جمهوریشان میباشد. این مسائل، مساله اصلی و عاجل ترکان ایران و آذربایجان جنوبی نیست. مساله اصلی ترکان ایران و آذربایجان جنوبی، در درجه اول توجه و روشنگری - نه در باره مرزهای شمال آذربایجان - بلکه در باره مرزهای تاریخی، ائنتیک و سیاسی جنوب آذربایجان و ترسیم دقیق آن در همسایگی مناطق فارس، لک، لر و کردنشین، تثبیت هویت آذربایجانی همه اراضی ترک نشین در شمال غرب کشور (با توجه به نیت قومیتگرایان فارسی به حذف هویت آذربایجانی از شمال غرب کشور) و تحکیم هویت و همبستگی ملی همه گروههای ترکزیان پراکنده در سراسر ایران (با توجه به نیات قومیتگرایان فارسی به تجزیه و ایجاد غیریت و جدائی در میان زیرگروههای خلق ترک پراکنده در مناطق مختلف ایران) است. تمرکز و صرف انرژی بیش از لزوم ترکان ایرانی بر تثبیت حدود شمالی آذربایجان، در حالیکه آذربایجان و هویت آذربایجانی از سوی جنوب به سرعت

در حال فارس-فارسستانی و کرد-کردستانی گردیدن و کلا زدوده شدن از نقشه است، نشانگر درک نادرست این عده از اولیتهای آذربایجان و ارتکاب اشتباه در اصلی و فرعی کردن مسائل آن است.

همه نواحی ترک نشین در شمال غرب کشور جزئی از آذربایجان ائتتیک است.

تعریف نوی ائتتیک و زبانی از آذربایجان - به شکل منطقه، شهرها و روستاهای ترک نشین پیوسته در شمال غرب کشور - برای بازسازی هویت ارضی تخریب شده آذربایجانی و محکمتر نمودن پیوندهای فرهنگی و انسانی به شدت تضعیف شده بین بخشهای مختلف آن که در استانهای گوناگون تجزیه شده است حیاتی میباشد:

آذربایجان جنوبی سرزمینی در محدوده جغرافیایی کشور ایران است که از نظر تاریخی مسکن اقوام ترک بوده و اکنون نیز اکثریت ساکنین آنرا ملت ترک تشکیل میدهد. این سرزمین اقلا شامل کلیه مناطق ترک نشین شمال غربی ایران در آغاز قرن بیستم و یا مناطق ترک نشین استانهای دوازده گانه فعلی آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، قزوین، همدان، مرکزی، گیلان، کردستان، تهران، قم و کرمانشاهان، به انضمام مناطق ترک نشین متروپل تهران و خلجستان میباشد. مجموعه این نواحی یک واحد ارضی بوده و دارای یک هویت ملی است. بویژه سه استان همدان، قزوین و مرکزی که آینده نواحی ترک نشین و آذربایجانی به ترتیب چهار استان کردستان - کرمانشاه، تهران و قم مستقیما به آینده آنها وابسته است، جزء لاینفک آذربایجان ائتتیک، تاریخی و سیاسی اند. آذربایجان جنوبی به تنهایی موطن بیش از ۸۰ درصد از ملت ترک در ایران میباشد. ۱۲ درصد از ملت ترک در جنوب و مرکز ایران و ۸ درصد از آن در شمال شرق ایران ساکن است. کل جمعیت خلق ترک در ایران اقلا ۴۱،۲٪ از کل جمعیت ایران است.

آذربایجان ائتتیک، آذربایجان تاریخی، آذربایجان سیاسی، آذربایجان اداری

یگانگی ملی و ارضی آذربایجان ائتتیک در تعیین حدود اداری و سیاسی آذربایجان اصل است و این بدان معنی است که آذربایجان اداری و آذربایجان سیاسی به هر شکلی که تعریف و ترسیم میشوند، می باید کل آذربایجان ائتتیک را به شکل واحدی یکپارچه شامل شوند. به عبارت دیگر آذربایجان سیاسی که در تقسیمات کشوری فعلی و در سیستم فدرالی آینده میباشد مبنای تعیین حدود آذربایجان اداری قرار گیرد میباید بزرگتر از آذربایجان ائتتیک باشد.

این لحاظ، در میان دلایل بسیار، یکی هم از آن جهت ضروری است که میلیونها تن از خلق ترک در داخل مرزهای فارسستان ساکن اند و با توجه به سابقه بسیار منفی مقامات و نخبگان فارس در رعایت حقوق ملی و انسانی خلق ترک در یک صد سال اخیر، مرزهای دولتی آذربایجان و فارسستان میبایست آنچنان ترسیم شود که به تعداد تقریبی ترکان ساکن در فارسستان، اهالی فارس در آذربایجان جای داده شوند. این تدبیر عملی ترین و

ساده ترین راه برای حفظ و تضمین حقوق ملی توده ترک ساکن در فارسستان خواهد بود. زیرا اهالی فارس ساکن در آذربایجان از همان حق و حقوق اقلیت ملی برقرار خواهند شد که اهالی ترک ساکن در فارسستان و با لحاظ این واقعیت، به طور اتوماتیک رعایت و احترام به حقوق اقلیتهای ملی فارس در آذربایجان و ترک در فارسستان امری متقابل خواهد شد. البته ایده آل آن است که همه اهالی ترک نواحی جنوبی فارسستان با تمهیداتی به آذربایجان مهاجرت نمایند. این تدبیر از جهت جلوگیری از آسیمیله شدن حتمی توده ترک ساکن در جنوب ایران نیز مفید خواهد بود.

گُرچه یه هو!!!